

بحشی در باب کلمه بغداد

اثر

توفیق وهبی

ترجمه و تعلیقات از

دکتر سید علی رضا مجتهد زاده

چاپخانه دانشگاه مشهد

بنام خدا

سر آغاز

در مجله^۱ سومر (المجلد الرابع الجزء الاول كانون الثاني ۱۹۴۸) مقاله‌ای از استاد یعقوب سرکیس خواندم که عنوانش این بود: «بصره - آیا ریشه^۲ کلمه آرامی است؟» این مقاله بحاشیه^۳ ذیل پایان مییافت: «استاد دانشمند یوسف غنیمه درباره^۴ معنی کلمه^۵ بغداد دارای عقیده^۶ خاصی است که آنرا با کمال احتیاط چنین بیان کرده است: «بگداد» بمعنی شهر یا سرایا خانه^۷ گوسفند و میش است (رجوع کنید بلغه العرب ۴-۱۹۲۶ و ۲۷-۸۰). سپس بجلد چهارم لغه العرب مراجعه کرده و عقیده^۸ استاد غنیمه را مطالعه کردم که عین عبارت آن چنین است: «درباره^۹ معنی بغداد عقیده^{۱۰} خاصی دارم که از مدتها پیش در ضمن بحث‌های مختلف اظهار کرده ولی تا با امروز از انتشار آن خودداری کرده‌ام و اکنون هم آنرا با کمال احتیاط بیان میکنم. بعقیده^{۱۱} من نام بغداد از لحاظ ریشه و معنی آرامی است و از دو کلمه مرکب شده است «ب» که مخفف کلمه^{۱۲} «بیت» است و در ابتدای نام شهرهای آرامی مانند «بعقوبا، و باقوفا، و بطنایا، و با عشیقا، و با عذرا، و با جرمی و غیره» مکرر آمده است؛ لفظ دوم «گداد» بمعنی گوسفند یا میش. (رجوع کنید به دلیل الراغبین فی

★ این مقاله در «مجله الجمع العلمي العراقي جزء اول سال اول ۱۳۶۹ هـ چاپ بغداد تحت عنوان «القص و الاستطراد فی اصول معنی بغداد» بطبع رسیده و در اینجا با عنوان فوق ترجمه شده است. یادداشت‌هایی که در حواشی با ستاره شروع شده از مترجم است.

لغه-الارمیین ستون دوم کلمه^۱ دوم معنی دوم) پس معنی «بگداد» شهر یاسرا یا خانه^۲ گوسفند و میش است و مشهور است که آرامی‌ها در این سرزمین به کشاورزی و دامپروری اشتغال داشته‌اند و مدتها بعد از تسلط اسلام بر عراق نیز در این دیار باقی مانده‌اند.

این وجه تسمیه را بر تسمیه^۳ فارسی آن ترجیح می‌دهم بخصوص که نام بغداد پیش از آنکه ایرانیها این سرزمین را تصرف کنند در آثار قدیم بابلی آمده است. خواستارم که عقیده خود را در باره^۴ این توجیه بیان نمائید زیرا اگر دانشمندان با این عقیده موافق باشند نخستین مرتبه بوسیله^۵ یک نفر عراقی بغدادی اظهار شده است^۶.

الف - رد بر استاد غنیمه

نام بغداد آرامی نیست زیرا در تاریخ ثابت شده که پای آرامیها پیش از قرن دوازدهم قبل از میلاد بر سرزمین عراق نرسیده است در صورتیکه در آثاریکه از زمان پادشاهی حمورابی (قرن ۱۸ ق م) بدست آمده نام شهری باسم «بگداد» جزء شهرهای کشور حمورابی ذکر شده علاوه بر این سنگنوشته‌ای بدست آمده است که تاریخ آن بزمان فرمانروائی پادشاه (کاسیها) (۱) (نازی - مارتاش) میرسد که در نیمه^۷ اخیر قرن چهاردهم پیش از میلاد فرمانروائی داشته؛ در این سنگنوشته کلمه^۸ «بگداد» ذکر شده است و این موضوع سخن ما را در باره^۹ اینکه ریشه^{۱۰} بغداد آرامی نیست تأیید میکند.

۱ - * کاسیها قومی بودند آسیائی نژاد که در نیمه^{۱۱} اول هزاره^{۱۲} دوم ق م در دامنه^{۱۳} کوههای زاگرس بسر میبردند و ظاهراً مسکن اصلی ایشان در نواحی جنوب دریای خزر بود عیلامیها باین قوم کوس و آشوریان آنانرا بنام کاشو میشناختند آنان در حدود شش قرن بر بابل حکومت کردند (۱۱۷۱-۱۷۴۶ ق م) کاسیها طرز اهلی کردن اسب را ب مردم بین النهرین آموختند و در ۱۱۸۵ ق م بکوهستانهای خود در لرستان و کردستان باز گشتند و در تمام دوره^{۱۴} تسلط خود بهیچوجه بامردم بومی بین النهرین نیامیختند (رک ایران در عهد باستان تالیف دکتر محمد جواد مشکور استاد دانشسرای عالی، صفحه ۱۴۲).

بر فرض محال اگر تصور کنیم که آرامیها در عهد پادشاهی حمورابی (قرن ۱۸ ق م) در عراق میزیسته و محلی را بنام خودشان نامگذاری کرده باشند باز نمیتوان تصور کرد که «ب» مخفف «بیت» و کلمهٔ مرکب «بیت گداد» بصورت «بغداد» درآمده باشد. زیرا باید قرون متمادی بگذرد تا يك کلمه باینصورت مختصر شود.

علاوه بر این از زمانی که نام بغداد در تاریخها ذکر شده تا امروز در طی روزگاران گذشته این کلمه شکل اولیهٔ خود را حفظ کرده است. لازم است گفته شود که در سنگنوشته‌های آشوری حتی آنهاییکه تاریخشان باواخر عصر آشوریه‌ها میرسد کلمهٔ «بیت» در نامهای جغرافیائی بصورت مخفف «ب» دیده نشده است. بهمین دلیل درست نیست که اختصار نامهای مأنوس در زمانهای اخیر برای کلمه‌ایکه تاریخ آن بهزارهٔ دوم پیش از میلاد میرسد مقیاس گرفته شود.

ب - رد بر استاد کرملی

استاد آب‌آنستاس کرملی صاحب مجلهٔ لغهٔ العرب در ذیل مقالهٔ استاد غنیمه (۱) عقیدهٔ خود را بیان نموده و گفتار وی را با ذکر دو دلیل تأیید کرده است. اینک هر دو دلیل را ذکر کرده سپس برد آنها میپردازیم. دلیل اول استاد این است: «کسی که در بارهٔ این کلمه تحقیق میکند ابتدا باید عقیدهٔ اشخاصی را که این کلمه را فارسی اصیل میدانند از ذهن خود دور کند زیرا چگونه ممکن است این کلمه فارسی باشد در صورتیکه ایرانیها نخستین مرتبه در زمان کوروش (در قرن چهارم قبل از میلاد) وارد بغداد شدند و صدها سال پیش بغداد باین نام شهرت داشته است». در نقض دلیل اول میگوییم:

دیر زمانی است که در بارهٔ این کلمه به بحث و استقصا پرداخته و در جستجوی

حقیقت بوده‌ایم. اگر استاد کرملی نیز مانند ما به بحث و استقصا میپرداخت و در عقیدهٔ استاد غنیمه مانند ما دقیق میشد حتماً بهمین نتیجه که ما رسیده‌ایم میرسید و راهی جز این نداشت که قبول کند که این کلمه دارای ریشهٔ آرامی نیست. لازم است این موضوع را نیز بیان کنیم که کوروش در (۵۳۸ ق م) وارد بغداد شده است نه در قرن چهارم پیش از میلاد.

دلیل دوم استاد کرملی چنین است:

«شهرهائی که ساکنان آنها سامی بوده‌اند جز بنامهای سامی: یعنی آشوری بابلی یا آرامی و عربی نامیده نمیشدند و ما میدانیم که آرامیها مانند عرب از نژاد سامی بوده و از زمانهای پیشین در شهرهای عراق میزیسته‌اند بنابراین کلمهٔ بغداد آرامی خواهد بود و ما عقیدهٔ دوست دانشمند خود یوسف غنیمه را بر عقاید دیگران ترجیح میدهیم».

من قصد ندارم در رد این دلیل گفتاری طولانی ایراد نمایم. يك نظر سطحی بنامهای جغرافیائی عراق کافی است که بی‌اصل بودن عقیدهٔ استاد کرملی را آشکار نماید. ناچار چند مثال در این باب ذکر میکنم مخصوصاً نامهای را برگزیده‌ام که نزدیک شهر (بعقوبا) یا اندکی دورتر از آن باشند و نام بعقوبا بعقیدهٔ استاد غنیمه آرامی اصیل است بنابراین عقیده تمام نامهای منطقهٔ بعقوبا باید آرامی باشد. اینک قسمتی از آن نامها را بیان میکنم. (۱).

۱ - خرنابات بمعنی (کاخ بزرگ).

۲ - بهرز بمعنی (خوب روز).

۳ - خریسان بمعنی (شرق)

۴ - مهرت بمعنی (نهر بزرگ).

۱ - * استاد توفیق وهبی کلیهٔ نامهای را که از شماره ۱ تا ۶ ذکر شده در ملحقات از صفحه ۷۱ تا ۷۵ شرح داده و ثابت کرده است که ریشهٔ آنها فارسی است. جویندگان بمجلهٔ مجمع‌العلمی المراقی مراجعه نمایند.

۵ - زرباطیه بمعنی (عمارت آذریات)

۶ - بلدروز بمعنی (نهر خوك).

ج - مردمی که نام بغداد بر زبان آنها است

پس از آنکه روشن شد که کلمه «بگداد» آرامی الاصل نیست ابتدا بگفتار مؤرخان عرب و جغرافی دانها و لغت شناسان قدیمی مراجعه کرده سپس به بحث در ریشه کلمه خواهیم پرداخت.

بیشتر مورخان و جغرافی دانها و لغت شناسان عرب اصل کلمه بغداد را فارسی دانسته اند و گفتارشان درست است؛ اگر چه ایرانیها در نیمه هزاره دوم پیش از میلاد در عراق نبودند ولی (کاسیها) در این زمان در عراق میزیستند که زبان فرمانروایان آنها شاخه ای از زبان هند و اروپائی بوده که زبان فارسی نیز از آن منشعب شده است. اسامی بسیاری از خدایان آنها و همچنین نام عده ای از پادشاهانشان که در مدت ۵۷۶ (۱۷۴۹ تا ۱۱۷۳ ق م) فرمانروائی میکردند آریائی است (۱). باید گفتار مؤرخان اروپائی را بمطالب گذشته اضافه کنیم:

«دیر زمانی است که مؤرخان حدس زده اند که کاسیها از نژاد آریائی بوده و با احتمال قوی با (میتانیها) (۲) که بر اقوام غیر آریائی سو بر تو در شمال عراق فرمانروائی میکردند قوم و خویشی داشته اند.

کاسیها مانند میتانیها جزء طبقه حاکمه و اشراف بودند جز اینکه کاسیها عده ای

۱ - رجوع کنید بترجمه کتاب ویل زبان انگلیسی Phonicia ص ۸۵

۲ - میتانیها را قومی از هیته ها دانسته اند که از ایشان جدا شده و مهاجرت کرده اند و در بین النهرین و صفحات جنوبی مستقر شده اند و ینکلر که در ۱۹۰۶ م در سیریا در بغاز کوی پایتخت قدیم هیته ها حفاری میکرد اسنادی یافت که راجع بقوم میتانی میباشد. در این اسناد معلوم میشود که میتانیها بخدایان هندی: ایندرا و اروناساتیا و میترا قسم یاد کرده آنها را حامی عهدنامه که بین ایشان و هیته ها بسته شده بود قرار دادند از اینجا دواوردمایر استنباط کرده که نجبا و یا رؤسای میتانیها آریائی بوده اند (ایران در عهد باستان تألیف دکتر مشکور ص ۱۴۲ و ۱۴۳).

از طبقات پائین راهم با خود بابل آوردند و فرمانروائی آنها هیچگونه تغییر و تبدیلی در نژاد و زبان مردم بابل نداد» (۱).

«موطن کاسیها در کوههای زاگروس در شمال ایلام بود که یونانیها آنها را (در زمان سلوکیدها) «کشیوی» مینامیدند. کاسیها ابتدا بصورت کارگر وارد بابل شدند و پس از استقرار در آن سرزمین از مقررات و نظم عمومی مردم آن پیروی کردند مدتی بخدمات لشکری و کارهای مختلف دیگر پرداختند مخصوصاً در فنون جنگی مهارت یافتند و اگر این مهارت نبود بمقام فرمانروائی نمیرسیدند. همیشه در کمین فرصت بودند و وقتی که اغتشاشی از طرف (هیتی‌ها) (۲) در بابل پیدا شد ناگهان زمام امور را بدست گرفتند همانطور که مماليك در قرون شانزدهم میلادی هنگام مرگ احمد پاشا ناگهان حکومت بغداد را قبضه کردند (۳).

اشتقاق و معنی کلمه: بغداد

در بیان حمله سارگون (سال ۷۱۴ ق.م) نامهای اشخاص و اماکن ایرانی ذکر شده است مانند (بیت‌بگی) که یکی از شهرهای مادی‌ها بشمار می‌آمده است در باره همین نام کامرون گفته است: «شاید این کلمه بزبان سامی ترجمه شده و بصورت «بیت‌الی» یعنی «خانه خدا» (نام یکی از مناطق مادیها) درآمده باشد کلمه «بیگ» که در این نام مرکب آمده است از کلمات معروف ایرانی از زمان کاسیهاست» (۴) عقیده سودمند کمرون در باره کلمه «بیگ» صحت گفتار نویسندگان پیشین عرب را مبنی بر اینکه بغداد مرکب از (بغ) و (داد) است تأیید میکند. پس از اینکه معلوم شد

۱ - رگ کتاب کینج A History of Babylon ص ۲۱۴.

۲ - * هیتی‌ها یا هییت‌ها از مردمان شمال غربی ایران قدیم بودند طبق تحقیقات دانشمندان موطن هیتی‌ها آسیای صغیر در منطقه رودهایس و کشورشان (خاطی) و پایتخت آن (خطوش) در نود میلی آنکارا در بغازکوی بوده بعضی از علما موطن اصلی هیتی‌ها را آسیای صغیر و مخصوصاً (کاپادوکیه) میدانند. (ایران در عهد باستان تألیف دکتر مشکور ص ۱۴۰ و ۱۴۱).

۳ - رگ کتاب سدنی اسمیت Early history of Assyria ص ۱۰۳-۴

۴ - رگ به کتاب کامرون History of Early, Iran ص ۱۰۳-۴

کلمه بغداد فارسی و مرکب از «بغ» و «داد» است باید در باره ریشه و معنی این دو بحث کنیم شاید بر حقیقت معنی بغداد مطلع شویم.

۱ - ریشه کلمه «بغ»

ریشه کلمه «بغ» از کلمه «هند» و ایرانی «بهگ» است که سابقه تاریخی آن به هزار سال پیش از میلاد بر میگردد این کلمه بین اقوام هند و ایرانی زمانیکه در وطن دوشان با یکدیگر زندگانی میکردند رایج بوده است یعنی (بعد از آنکه وطن احتمالی هندو اروپائی خود را ترک کرده و پیش از آنکه از یکدیگر جدا شوند و در هند و ایران جایگزین شوند).

این کلمه: درودا (۱) «بهگ» در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی (۲) «بگ» در اوستا (۳) «بغ» آمده است و با وجود صورتهای مختلف بمعنی (خدا) است. لفظ «بوگو» (واو اول مجهول) در بین اسلاوها بمعنی خداست اکنون نیز (بوغ) در میان اسلاوهای مسیحی بمعنی خدا بکار میرود (۴) اگر این کلمه را هند و اروپائی ندانیم سخنی نادرست نگفته‌ایم زیرا زمانیکه هندوها و اروپائیها با یکدیگر زندگانی

۱ - ودا نام کتاب مقدس هندیها است که چهار قسمت است و نخستین قسمت آن (ریگ ودا) است. احکام این کتاب هنوز بین هندیها رایج است.

۲ - زبانیکه کتیبه‌ها بآن نوشته شده پارسی باستان است.

۳ - اوستا کتاب مقدس ایران قدیم است که بزبان مشهور به (اوستائی) نزدیک بزبان پارسی باستانی و ودا نوشته شده.

۴ - در میان نامهای مردم اسلاو نژاد به بسیاری از نامه‌ها برمیخوریم که باواژه «بوگو» ترکیب یافته از آنها است (بوگومیل) Bogomil که لفظا بمعنی (دوست بغ) یا (دوستار خدا) است و او بینادگذار یک تیره مانوی در بلغارستان دانسته شده است (رک: پنجاه گفتار. صفحه ۴۰۴، تألیف استاد پور داود).

Albigensis et Cathares, Par Fernand Niel, Paris 1959, P. 38-40

اسلاوهای بالتیک بغ سیاه (Tcherng Bog) هم دارند که بجای اهریمن است.
رک: Germaines et Slaves, par André Le Fèvre, Paris 1903, P. 212-213

پنجاه گفتار (ص ۴۰۴).

میکرده‌اند این کلمه بین آنها رایج بوده است مییه میگوید (دلیل قانع کننده در دست نیست که کلمه «بوگو» که در بین اسلاوهای قدیم بمعنی خدا متداول بوده مستعار و دخیل باشد) (۱).

جانسن میگوید: کلمه هندو اروپائی (بهگو) (۲) (بواو مجهول) بمعنی خداست این کلمه در فارسی باستان «بگ» و در اوستا «بغ» و در فارسی میانه «بغ» و در نوشته‌های تورفان: (بگیتوم) و در سانسگریست «بهگ» و در زبان اسلاوها «بوگو» (۳) است.

معنی کلمه «بغ» (بخشنده نیکها - روزی دهنده - بزرگ - نیکوکار) در اوستا کلمه بغ بمعنی (برخوردار از نصیب نیکو و بخشنده) بکار رفته است (۴). مییه میگوید: باعث شگفتی است که کلمه «بهگ» (هند و ایرانی) دارای دو معنی است (ثروت و خدا) همنطور هم کلمه «بوگو» در زبان اسلاو بدو معنی

۱ - رك: به کتاب مییه Dialectes Indo-Européens طبع پاریس سال ۱۹۲۲، ص ۱۲۷.

۲ - نگاه کنید به کتاب جانسن Historical Grammar of Ancient Persian Language چاپ نیویورک ص ۴۷.

۳ - نگاه کنید به کتاب De Harlez, Manuel de Langue de L'Avesta چاپ پاریس

سال ۱۸۸۲ ص ۳۸۷.

★ در گاتها که از سرودهای خود زردشت است «بگ» بمعنی برخ و بهره و بخش و بخت آمده و بغ Bagha در بخشهای دیگر اوستا بهمین معنی بکار رفته است. در اهنودگات (یسناهات ۳۲ بند ۸) بگ بمعنی بخش و در فروردین پست پاره ۱۵ بغ بمعنی بخت است این واژه از مصدر بگ Bag در آمده که در بهلوی و پارسی بخت گوئیم در یکی از نوشته‌های دینی مزدیسنا که وچر کرت دینیک Vicarkart i denik خوانده میشود - در پاره دوم آن بغ Bagha بمعنی بهره یا حصه چنین بکار رفته «بخش زن و پسران یکسان بود و بخش دختران نیم آن باشد» در این پاره که از میراث یا «مردم ریگ» زن و فرزندان پسر و دختر سخن رفته و از چند پاره اوستائی که یاد کردیم پیداست که واژه بغ در زبانهای باستانی ایران چنانکه بهگ Bhaga در سانسکریت در اصل بمعنی بهره و بخت و پاره و لخت است و در معنی دوم آن خداوندگار و آفریدگار است مفهوم بخشایشگر از آن اراده میشود.

در سنگنبشتهای پادشاهان هخامنشی بگ Baga همیشه بمعنی خدا بکار رفته -

در اوستا هم چندین بار بمعنی خداوند و سرور بزرگ آمده است. (رك کتاب پنجاه گفتار ص ۴۰۱ و ۴۰۲).

(ثروت) و (خدا) بکار می‌رود.

«بگ» فارسی در تاریخ

اکنون میردازیم بشرح تطورات استعمال کلمه «بگ» در مدت ۳۷۰۰ سال یعنی از ابتدای قرن شانزدهم پیش از میلاد که کاسیها بر عراق حکومت میکردند تا بامروز.

در ضمن تحقیقات آشکار میشود که چگونه این کلمه که بمعنی خدای ازلی بود از اوج عظمت سقوط کرده و در نام بشرفانی که هرچه باشد و در هر مقام که باشد بازهم فانی است بکار برده شده است.

اول - در زمانهای پیشین.

ابتدا از نام معروف «بغداد» که کلمه «بگ» در ترکیبش بکار رفته است شروع میکنم.

در «سپار» در خرابه‌های معروف به «ابی‌جبه» (۱) از زمان پادشاهی حمورابی (۲) لوحه‌ای بدست آمده که نام شهری به اسم بغداد در آن ذکر شده است. همچنین از زمان یکی از پادشاهان کاسیها با اسم «نازی - مارتاش» (۱۳۴۸ - ۱۳۱۶ ق.م) سنگنوشته‌ای پیدا شده است که نام محلی با اسم (بیلازی) واقع در اقلیم بغدادی در ساحل نهر پادشاهی در آن آمده است.

همچنین یکی از پزشکهای اروپایی در (۱۷۸۰) در محلی بنام (میشو) (واو مجهول) در نزدیکی طاق کسری سنگنوشته‌ای بدست آورده است که تاریخ آن بقرن

۱ - نگاه کنید Schorr, Altbabylonische Rechtsurkunden

شماره ۱۹۷ سطر ۱.

۲ - آمدن نام بغداد در اسناد زمان حمورابی بمعنی ایمن نیست که ریشه* آن فارسی نباشد زیرا کاسیها پیش از تسلط حمورابی واردعراق شده و بمشاغل کشاورزی و سپاهیگری اشتغال داشته‌اند.

دوازدهم پیش از میلاد میرسد در آن سنگنوشته نام سرزمینی در نزدیکی شهر «بغداد» (۱) ذکر شده است. و نیز در سنگنوشته^۶ دیگری که تاریخش بزمان پادشاه کاسی «مردوخ ایلادن دوم» (۱۲۰۸-۱۱۹۰ ق.م) میرسد از نهری بنام «ارا را» (۲) و از جایی بنام «شبت شری» در اقلیم «بغداد» (۳) یاد شده است.

همچنین در جنگهائیکه پادشاه آشوری «ادد - نراری دوم» (۹۱۱-۸۹۱ ق.م) با پادشاه بابل «نیشم-آکن» کرده است «بغدادو» از جمله مواضعی ذکر شده که پادشاه آشور آنجا را غارت کرده است (۴).

از مطالبی که بیان شد چنین بدست میآید که «بغداد» شهر یا مرکز اداری مهمی بوده ولی اهمیت آن بیک حال باقی نمانده و در زمان «ادد-نراری دوم» رونق خود را از دست داده است.

«تگلات-پلیزر» (۷۴۵-۷۲۷ ق.م) در بین قبایل آرامی که در سال (۷۲۸ ق.م) بر آنها چیره شده نام قبیله^۷ را ذکر کرده که از جایی بنام «بغدادی» (۵) بوده اند! و نیز چند محل جزء مواضع جغرافیائی نینوا ذکر شده است که تاریخ آنها بقرن هفتم پیش از میلاد میرسد (۶). سارگون دوم پادشاه آشوری از پیشوائی بزرگ بنام «بگدت» یاد میکند که در (۷۱۶ ق.م) بر او چیره شده و پوستش را کنده

۱ - نگاه کنید رولسنن جلد اول لوح ۷۰ Cuneiform Inscriptions

۲ - نگاه کنید Délégation en Perse جزء سوم ص ۳۲ - ۳۹.

۳ - همان کتاب ص ۲۸ و ۳۰.

۴ - نگاه کنید Keilschriftlubbthk جزء اول ص ۲۰۰.

۵ - نگاه کنید به کتاب رست Du Keilschrift Texte Tiglatte Pilesser جزء سوم ص ۵۴.

۶ - نگاه کنید: رولسنن Cuneiform Inscriptions جزء اول ص ۷۰.

است (۱).

کلمهٔ «بگ» در ترکیب نامهای اعلام ایرانی وارد شده است مانند «بیت بگی» (۲) که نام شهری بوده است از شهرهای شمال غربی ایران که سارگون دوم در (۷۱۴ ق.م) بر آن مستولی شده است.

همچنین (بگ برت) (نام خدای شهر مساسیر) جزء غنائمی ذکر شده که در این جنگ نصیب سارگون شده است (۳)

در اخبار هشتمین حمله سارگون (۷۱۴ ق.م) نام پیشوائی باسم (بگ برن) ذکر شده که بچنگ پادشاه بزرگ آشوری گرفتار شده است (۴).

۲ - دوره هخامنشی

در سنگنوشته‌های پادشاهان هخامنشی (۵۵۰-۳۳۰ ق.م) کلمهٔ «بگ» بمعنی خدا بکار رفته است در القاب پادشاهان هخامنشی این لقب دیده نشده است. هیچیک از این پادشاهان ادعا نکرده‌اند که از دودمان خدایان میباشند ولی در دوران بعد

۱ - نگان کنید: به لکنیل Ancient Records جزء دوم شماره‌های ۱۰ و ۵۶.

★ بگ داتی Bagadatti یکی از سران کشور مانا MANA بود (سرزمینی در جنوب دریایچهٔ «ارومیه») و او از همدستان پادشاه اورسا URSA یا BUSA پادشاه اورارتو URARTU یا آراتات بود. سارگون دوم پادشاه آشور در سال ۷۱۵ پیش از مسیح که ششمین پادشاهی وی بود برای سرکوبی اورسالشگر کشید در این نبرد بگ داتی که از یاران پادشاه آراتات بود دستگیر شد و فرمان پادشاه پیروزمند آشور پوست از تنش کشیدند. نگاه کنید (2. B. S. 405) (Grundriss ...) Geschichte Irans von Justi (Grundriss ...) ۴۱۷.

★ بگه داتی از حیث کلمه مرکب درست همانند بغودت Baghō dāta میباشد که صفت است یعنی بغ داده (= بغداد) یا خداداد یا خدابخش یا آفریدهٔ خدا که در عربی و ترکی عطا الله واللهوردی گویند. در فرگرد (فصل) ۱۹ و ندیداد پاره ۳۲ این صفت از برای ستر Star آورده شده یعنی ستارهٔ خداداده در گزارش پهلوی اوستا (= زندیا تفسیر) همین صفت مرکب به بغ دات گردانیده شده است (همان کتاب ص ۴۰۳)

۲ - نگاه کنید به لکنیل Ancient Records جزء دوم شماره‌های ۵۷ و ۱۲۵

۳ - همان کتاب جزء دوم شماره‌های ۵۹ و ۱۷۳ و ۱۷۶ و ۱۸۳ و ۲۱۳

۴ - همان کتاب جزء دوم شماره ۱۴۷

چند تن از پادشاهان اشکانی و ساسانی خود را از نژاد خدایان میدانستند. در دوران هخامنشی برسم ایرانیان قدیم کلمه «بگ» را در ترکیب نامها بکار میبردند.

در سنگنوشته‌های این دوران شخصی باسم «بگ بخش» (۱) و شخصی دیگر بنام «بگا بگن» و ماهی بنام «باگ-یادش» ذکر شده است «باگ-یادش» لفظاً بمعنی ستایش بغ و نام ماهی بوده است در آغاز پائیز. گمان می‌کنم که کلمه «پاییز» که اکنون در فارسی و کردی بکار می‌رود با کلمه «باگ-یادش» پیوستگی داشته باشد.

نام مرکب «بکد-ت» نیز در این دوران در بین نامها دیده میشود چنانکه در سنگنوشته‌های آرامی که در نزدیکی اسوان مصر بدست آمده از شخصی بنام (بکد-ت بن نب کد-ر) سخن رفته است.

شاید این شخص بابلی بوده و جزء لشکریان ایرانی (در دوران خشایارشا ۴۷۱ ق.م) (۲) در مصر میزیسته است.

۳ - دوره اشکانیان

در دوره اشکانیان (۲۵۶-۲۲۶ ب-م) «بگ» بمعنی خدا بکار میرفته است عده‌ای از پادشاهان این سلسله خود را پسران بگ میخواندند و مدعی بودند که از دودمان (خدایان) میباشند بدرستی معلوم نیست که همه این ادعا را داشتند یا برخی

۱ * داریوش برای سپاسگزاری شش تن از یاران خود را که در برانداختن گماتا با وی همراه بودند به نیکی یاد میکند از آنان است «بگ-بخش». Baga Buxsha که لفظاً بمعنی رهنیده یا رستگار شده بغ است. و دیگر «بگ بیگن». Bagabina از تخمه و نژاد بغ) پرویدن. از اینان گذشته نام گروهی از سران و بزرگان آن روزگاران که بما رسیده دارای واژه بغ است.....

از جمله (بگ بازو Bagabâzu) بمعنی (از بازو و یا نیرو و زور و توانائی بغ برخوردار) او یکی از سرداران داریوش است بگ فرنه Bagafarnah (از فره ایزدی یا خره بغ بهره ور) وی در فشدار با خشترپاون (ساتراپ) داریوش است بگ پارت Bagapâta (درپناه بغ یا ایزدپناه) پسر او در (پسرعم) داریوش است. (پنجاه گفتار ص ۴۱۰ و ۴۰۹).

۲ - نگاه کنید به: A Cowley, Aramaic Payyri of the Fifth Century

چاپ اکسفورد سال ۱۹۲۳ صفحه ۱۲.

از آنها.

عبارت یونانی (تئوپاتورس) (کسیکه پدرش خدا است) که در القاب آنان بکار میرفته و بر روی سکه‌های آنان نقش شده دلیل روشنی است بر اینکه حقیقه این ادعا را داشته‌اند. اردوان دوم برادری بنام «بگ آسا» (۱) «شبه خدا» داشته که برابر آن در زبان یونانی «ایسوتئوس» است.

اما عبارت یونانی «تئوپاتورس» «کسیکه پدرش خداست» که بر روی سکه‌های آنان نقش شده مرکب است از دو کلمه که ترجمه فارسی آن (بغپور) است و معلوم است که پادشاهان اشکانی «بغپور» «بغ‌پهر» نامیده میشدند متأسفانه هیچگونه کتیبه‌ای بزبان آنان باقی نمانده و آنچه از آثارشان بدست آمده منحصر است بآنچه که بر روی سکه‌های آنها بزبان یونانی نقش شده است. و یا آثاری که متعلق بدوران آخر فرمانروائی آنهاست و بزبان پهلوی نوشته شده است - تا با مرور کتیبه‌ای بزبان فارسی اشکانی بدست نیامده است شاید در آینده آثاری بزبان آنان کشف شود. چنین بنظر میرسد که فکر انتساب بخدایان بوسیله اسکندر از مصر بایران آمده است زیرا اسکندر بتقلید از فراغه هنگام فتح مصر خود را (زوس آمون) (پسر خدا) خوانده بود.

پادشاهان اشکانی بعد از اسکندر و همچنین جماعتی از فرمانروایان فارس معروف به (فرترک) (۲) که تحت حمایت آنان بودند بتقلید اسکندر خود را پسر خدا مینامیدند پادشاهان هخامنشی که پیش از اسکندر بر ایران فرمانروائی داشتند با آنکه حدود فرمانروائی آنها زیاده‌تر از اشکانیان و سطوت و اقتدارشان هم بیشتر

۱ - نگاه کنید به ص ۴۰ N. C. Debevoise, A Political History of Parthia

۲ - معنی (فرترک) Frataraka رئیس و امیر است برآآن در زبان انگلیسی کلمه

پرنس (Prince) است.

★ در عهد پادشاهی سلوکیها (قرن سوم ق.م) در ایالت پارس چهار شهریار حکمرانی میکردند که آنان را (فرترک) یعنی والی میخواندند اینان دسته اول از شاهان پارس هستند (ایران در زمان ساسانیان تألیف کریستنسن ترجمه رشید یاسمی ص ۱۰۵).

بود این ادعا را نکردند.

سکه‌هایی از پادشاهان (فرترك) که در ساحل شرقی خلیج فارس حکمروائی داشتند بدست آمده است که زمان آنها به (۲۰۰ ق.م) میرسد بر روی این سکه‌ها نام فرمانروای فارس بزبان پهلوی باسم (بگدت) و این عبارت آرامی (زی الهیا) که معنی آن (کسیکه از خدا است) یا (کسیکه از گوهر خدائی است) نقش شده است (۱) در تاریخ‌های ایران و عرب لقب پادشاهان چین «فغفور» (۲) یا «بغفور» یاد شده که شبیه بلهجه آشکانیان است.

کلمه «بغ-پور» مخفف «بغ پثر» و معنی آن (پسر خدا) است. در برهان قاطع آمده است (۳) «فغفور بر وزن مخمور پادشاه چین را گویند هر که باشد و نیز پادشاهی از اشکانیان که بعد از اسکندر پادشاه شد و شصت و دو سال ملک راند» گفتار صاحب برهان قاطع عقیده‌ای را که سابقاً ذکر کردیم مبنی بر اینکه عده‌ای از

۱- نگاه کنید George Francis Hill, Catalogue of Greek coins of Arabia, Mesopotamia, Persia ۲۸ و ۱۶۴ مقدمه ص

۲- در تاریخ و ادبیات ما به واژه فغفور (بغفور) بسیار بر میخوریم و این عنوانی است که در فارسی پادشاهان چین داده‌اند.

چو آگاهی آمد بفغفور از این
چو بشنید فغفور چین این سخن

(شاهنامه فردوسی چاپ تهران بروخیم جلد ۷ ص ۹۹ شعر ۱۵۸۱ و شعر ۱۶۱۴).

حدود العالم در سخن از ناحیت چینستان گوید «و ملک او رافغفور چین خوانند و گویند که از فرزندان فریدون است» (حدود العالم بکوشش دکتر منوچهر ستوده ص ۶۰) آنچه آنکه میدانیم پادشاهان چین را از روزگاران پیش Tientszé تین تسزه خوانده‌اند یعنی پسر آسمان (پسر خدا) Tien در زبان چینی بمعنی آسمان (خدا) Tsze بمعنی پسر یا پور است. ایرانیان این دو واژه را زبان خود گردانیده بغفور معرب (فغفور) کردند مسعودی در مروج الذهب نوشته: ملک چین را بغفور نامند و تفسیر این (ابن السماء) باشد - ابن اثیر در کامل التواریخ بهمین معنی آورده است - ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه و ابن خردادبه در المسالك عنوان «ملك الصين» را بغفور یاد کرده‌اند (نگاه کنید به المسالك والممالك ص ۱۶) (پنجاه گفتار ص ۴۲۳ و ۴۲۴).

۳- عین عبارت از برهان قاطع تصحیح دکتر معین ص ۱۴۸۴ نقل شد.

پادشاهان اشکانی خود را «بغفور پسر خدا» مینامیدند تأیید میکند. همچنین در برهان قاطع (۱) کلمهٔ فغفور بشکل فخفور نیز ذکر شده است که بعقیدهٔ من کلمهٔ «فخار» از این کلمه مشتق شده و همچنین کلمهٔ عامیانه «فرفوری» بمعنی سفال چینی تحریف شده «فغفوری» است.

۴ - ساسانیان

اما ساسانیان (۲۲۶-۶۵۲ م.) با خدایان در نام خدای بزرگ (هرمزد) شرکت کردند و خودشان را «بگ» (خدا) خواندند و مدعی بودند که از سلاله یزدان (خدای زردشتیان) هستند برای نمونه آنچه را در سنگنوشتهٔ اردشیر اول معروف به «نقش رستم» (۲) نوشته شده است ذکر میکنیم:

«این پیکرهٔ خداوند (سلطان) مزداپرست-اردشیر شاهنشاه ایران (است) که نژاد از خدایان (دارد) پسر خداوند بابک شاه» «پیکر اهرمزد خدا» (۳).

۱ - * فخفور بر وزن و معنی فغفور است که پادشاه چین است هر که باشد (برهان قاطع) ص ۱۴۸۴.

۲ - نقش رستم در شمال شیراز واقع شده.

* - در کوه حاجی آباد شیراز آثار تاریخی بس مهمی از عهد ایلام و شاهنشاهان هخامنشی و ساسانی وجود دارد و بمناسبت بلندی و شگرفی آثار و نقوش آن بنام نقش رستم خوانده میشود - محل مزبور پیش از دوران هخامنشی مکانی متبرک بوده (اقلیم پارس تألیف سید محمد تقی مصطفوی ص ۳۷).

۳ - این کتیبه‌ها در کتاب Paikuli تألیف علامه شهیر هرتسفلد ص ۸۴ ذکر شده است.

* - پایکولی Paikuli کتیبهٔ مفصلی است در مرز ایران و عراق در خاک عراق (کردستان شمالی) بر روی برج سنگی که شکل نرسی (۲۸۲ تا ۳۰۱ م) فرزند شاپور اول بر روی آن نقش شده نوشته شده گردیده واقع میباشد پایکولی بین کنزک قدیم (کنزک جانی در آذربایجان) و تیسفون (مدائن) در یک کوه واقع شده و خرابه این اثر امروز بنام بتخانهٔ آتشکده معروف است و پنج نقش که در آنجا حجاری شده مربوط به نرسی میباشد

کتیبه‌ها در حدود ۴۷ سطر مفصل بخط پهلوی اشکانی و ساسانی است هر دو بیک مضمون و یک عبارت (کتاب تمدن ساسانی علی سامی).

* - آقای دکتر یارشاطر مینویسد: قرائت درست این کتیبه این است: «پتکر این مزدیسن بغ ارتخشر شاهنشاه ایران که چتر از یزتان - تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد برون ترجمه تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد برون ترجمه علی پاشا صالح جلد اول).

شاپور دوم نیز در نامه‌ای که بامپراطور (کنستانس) نوشته خود را بالقاب مجلل (شاه شاهان-قرین ستارگان-برادر مهر و ماه) ملقب نموده است. خسرو اول باین اوصاف و القاب مباحات میجوید و خود را چنین می‌نامد: «وجودی الهی-نیکوکار-گسترنده صلح و سلم در کشور-محترم-خسرو-شاه شاهان-پرهیزگار-نیکبخت-کسی که ایزدان او را سعادت‌مند و صاحب قدرت کرده‌اند-قهرمان قهرمانان ساخته شده بصورت یزدان». «آدمی فناپذیر از میان خدایان و خدائی جلیل در میان مردمان و صاحب شهرت بسیار، کسی که در طلوع با آفتاب قرین است و چشمان شب عطا کرده اوست» (۱).

در ابتدای این قرن در تورفان (واقع در ترکستان چین) در بین مجموعه مخطوطات دینی اسنادی بلهجه^۱ اشکانی بدست آمده است که زمان آن بقرن هشتم میلادی می‌رسد در این اسناد کلمه (بگ) با تحریف بصورت‌های ذیل یاد شده است:

او هرمزدبگ (با و او مجهول) (او هرمزدخدا).

یشوع بیگ (واو مجهول بعد از شین و یاء مجهول بعد از ب) (عیسی خدا)

نیروگوندبی (یاء و واو مجهول) (خداوند توانا)

بی (۲) زروان (با یاء مجهول) (خدای زمان)

میشی‌بنی (۳) (یاء دوم و سوم مجهول) (خدای خورشید خدای مثر)

۱ - نگاه کنید به Arthur Christensen, L'Iran Sous les Sassanides چاپ دوم ص ۲۶.
 ★ این قسمت در ترجمه^۲ ایران در زمان ساسانیان ص ۲۸۴ از خسرو دوم نقل شده
 عین ترجمه رشید یاسمی ذکر شد جمله آخرکتیه (و چشمان شب عطا کرده است اوست)
 در متن عربی بدینگونه است «و يعطى الليل عينيه».

۲ - نگاه کنید به A. V. Williams Johnson, Researches in Manichaeism

۳ - کریستنسن معتقد است که «بی» (یاء مجهول) که در کلمه «بی‌دوخت» (یاء و واو مجهول) آمده است همان (بگ) فارسی و معنی «بیدخت» دختر خدا است.

L'Iran Sous Les Sassanides چاپ دوم صفحه ۱۵۷ - .

همچنین هر تسفلد ذکر کرده که «بگ» گاهی به «با» تحریف شده مثل «با» که در کلمهٔ مرکب (بافر^۱) در کتیبه‌های پایکولی (۱) آمده است. و نیز در کتیبه‌های پایکولی نام امیر کشور «زوردچین» که در اواخر قرن سوم میلادی میزیسته «بگدات» یاد شده است هر تسفلد میگوید معنی این اسم «خداداد است» و در اسم شهر (بغداد) این کلمه بجای نام شخص در نام محل بکار رفته (۲) است و نیز میگوید:

برابر این اسم در پهلوی نام (بات) امیر بلاد (زوردتشتان) است در صورتیکه زوردتشتان تلفظ پهلوی (زوردچان) فارسی باشد (۳).

از گفتار هر تسفلد برمیآید که «باتی» مخفف کلمه «بگدات» است — در اینجا مناسب است گفته شود که امیر علاءالدین کیقباد دوم پادشاه سلجوقی که از ۶۹۷ تا ۷۰۰ هجری مدت حکمرانی او بود «صاروباتی» یعنی «باتی‌زرد» نامیده میشد — در شاهنامه فردوسی (۴) آمده است که اردشیر بابکان جشن تاجگذاری خود را در بغداد گرفت (۲۲۶ م) اگر این موضوع درست باشد معلوم میشود که بغداد در اواخر اشکانیان دارای موقعیت مهمی بوده است.

یکی از اسقفها بنام «یزید بویزید» که در بین سالهای ۴۲۰ و ۴۲۴ بر جاثلیق (کاتولیک) (دادیشوع) (۴۲۰-۴۵۶) خروج کرد از شهری بوده است بنام (در بغداد) با آنکه کلمه (در بغداد) بصورت مرکب مزجی در کتابها ذکر نشده میتوان

۱ - نگاه کنیده مجلد دوازدهم جزو ۲ ص ۲۹۹

★ بافرک (Bafarragh) (موبد میشان) ایران در زمان ساسانیان ترجمه رشید یاسمی ص ۱۳۸).

۲ - کتاب پایکولی ص ۱۵۳

۳ - همان کتاب ص ۱۵۱.

★ بغداد بنشست بر تخت عاج

کمر بسته و گرز شاهان بدست

شهنشاه خواندند از آن پس ورا

بسر بر نهاد آن دلا فروز تاج

بیاراسته جایگاه نشست

ز گشتاسب نشناخته کس ورا

صفحه ۱۷۲۰ شاهنامه فردوسی جلد چهارم تصحیح محمد دبیرسیاقی

حدس زد که کلمهٔ (در) که بمعنی دربار پادشاهی است با کلمهٔ بغداد مرکب شده و معنی آن (دربار بغداد) است و نیز میشود از کلمهٔ (دربغداد) استدلال کرد که در این محل قصر پادشاهانه‌ای بوده که (دربغداد) نامیده میشده است.

۵ - دورهٔ اسلامی

طبعاً در دوره اسلامی در ایران لقب «بگ» فراموش شده زیرا جزء القاب الهی پادشاهان ساسانی و جزء القاب خدایان در دین مانوی بوده و اکنون کلمه (بگ) در فرهنگهای فارسی بمعنی خدا دیده نمیشود و فقط فع یا فغ بمعنی بت یاد شده است (۱).

۱ ★ در نوشته‌های پیشینیان بغ بمعنی صنم یا بت گرفته شده است و بسا هم بمعنی ملک و خداوندگار آمده است در ادبیات ما گاهی در استعاره و مجاز بمعنی محبوب و دوستان و معشوق آورده‌اند در لغت فرس اسدی که کهنترین فرهنگ فارسی است از ابوالفضل بستی که یکی از گویندگان پیشین ما است این شریاد گردیده:

هرچند که درویش پسر فغ‌زاید در چشم توانگران همه چغز آید

فغانستان که در ادبیات ما بکار رفته همانند نام کوه بیستون (= بغستان) مرکب از بغ و ستان است اما بمعنی سرای پرده و شبستان و مشکوی گرفته شده ناگزیر باعتبار مفهوم آن در استعاره و مجاز در شاهنامه در داستان سودابه و سیاوش آمده:

فرستش بسوی شبستان خویش بر خواهران و فغانستان خویش

فغانستان نیز بمعنی یار و دلارام و محبوبه گرفته شده فردوسی گوید:

فغانستان چو آمد بمشکوی شاه یکی تاج بر سر زمشك سیاه

فغ بمعنی بت در این شعر عنصری بکار رفته:

گفتم فغان کم ز تو ای بت هزار بار گفتا که از فغان بود اند جهان فغان

در برخی از فرهنگها یاد گردیده: فغاك بمعنی فغ سان است بمعنی ابله آورده شده منجیک گفته:

آن کت کلوخ روی لقب کرد خوب کرد زیرا لقب گران نبود بردل فغاك

فغواره که جزء اخیر آن همان است که در واژه‌های مرکب گاهواره و چراغواره و گوشواره هم دیده میشود. در لغت اسدی چنین تعریف شده: کسی را گویند که از خجلت یا از دل‌تنگی سخن نگوید و فغ بت است یعنی سخن نمیگوید و فغواره از آن بابت است بوشکور گوید:

فغفور بودم و فغ پیشم فغ رفت و من بماندم فغواره

هیچیک از این واژه‌ها درست تعریف نشده و هیچیک از آنها بضم فاء که برخی نوشته‌اند

البته بعضی از دانشمندان پیشین معنی اصلی این کلمه را میدانسته‌اند چنانکه خوارزمی در صفحه ۱۱۶ کتابش چنین آورده است: «و بهمین جهت پادشاه را (بغ) مینامند و همچنین پیشوا و بزرگ را» و نیز گوید: «بغ در بین ایرانیها بمعنی خدا و بزرگ و پادشاه است».

ترکها دومین مرتبه این لغت را بمعنی امیرنه بمعنی خدادار ایران متداول کرده‌اند. از اسنادیکه در ترکستان چین بدست آمده چنین برمیآید که ترکهای بت پرست که بین آنها دین زردشتی و مانوی و نسطوری و بودائی منتشر شده بود این لقب را از ایرانیها گرفته پادشاهان خود را (بگ) مینامیدند.

الف - استعمال کلمه (بگ) و مشتقات آن در بین ترکها

با آنکه القاب پادشاهی دیگری مانند خاقان و خان در بین ترکها معمول بوده درست معلوم نیست از چه زمان کلمه (بگ) را در القاب پادشاهان خود بکار برده‌اند بدون شك در امپراطوری پهناور آنها که از چین تا دریای سیاه امتداد داشته حداقل از قرن ششم میلادی کلمه (بگ) رایج بوده است چنانکه «آوارها» که در نیمه قرن ششم میلادی در سواحل دانوب میزیستند و از اقوام ترك بودند پادشاهی داشتند بنام (بایان خان) کلمه «بایان» (مركب است از کلمه «بگ» و الف و نون علامت جمع که در اینجا برای تعظیم و بزرگداشت آمده است) (۱). همانطور که در نامهای هرمان و مهران که اصل آنها (هرمز و مهر) است الف و نون برای تعظیم اضافه شده است.

نباید باشد فغواره (بفتح فاء) یعنی بغور = بغ بر یا جایگاه بغ یا جاییکه بر آن تندیس بغ یا پیکر بتی مینهادند. از شعر ابوشکور بلخی که از گویندگان سده چهارم است همین مفهوم برمیآید. بغ که گفتیم بمعنی بخشایشگر و بخشنده است چون از واژه‌های دینی ایران باستان است و فغفور که عنوان پادشاهان بودائی کیش چین است از گزند تعصب برکنار نمانده است و بمعنی زبان بسته و بیخرد گرفته شده است: (پنجاه گفتار ص ۴۲۴ و ۴۲۵).

۱ ★ الف و نون هر مان و مهران برای نسبت است نه تعظیم و بزرگداشت

«بایان» در لغت ترکی مرادف است با «بگلر» یا «بگ حضرتلری».

باینجور

ابن بلخی در فارسنامه (۱) جزء سلسله پادشاهان ساسانی پادشاهی را بنام خرمازین ارسلان بن باینجور ذکر کرده که بعقیدهٔ او خسرو بیست و پنجم است که در (۶۲۹ م) فرمانروائی داشته است (۲).

اگر فرض کنیم که این کلمه در قرن ششم میلادی در بین ترکها رایج بوده رواست بگوئیم که پیش از این قرن نیز متداول بوده است. باینجور مرکب است از دو کلمه «بایان» و «جور» و بایان چنانکه گذشت جمع کلمه «بای» است که آن نیز از «باگ» و «بگ» گرفته شده است - معنی کلمه «جور» مثل و نوع (۳) است پس معنی «باینجور» مانند خدا است.

ترکها کلمه «جور» را با اسامی دیگر نیز ترکیب کرده اند مانند: «ماهجور» یعنی «مانند ماه» که یکی از کسانیست که در قرن دوم هجری در بلخ میزیسته و از این قبیل است نام «سیمجوردواتی» که در زمان سامانیان در بخارا بوده و معنی «سیمجور» «مانند نقره» است.

بایان جور خاقان

در تاریخ پادشاهی دیگر از ترکها بنام «بایانچور» یاد شده است، مینورسکی در باره این پادشاه چنین، نوشته است: «اویغوریها پس از تسلط بر (سلالهٔ تانگ) بر

۱ - فارسنامه ابن بلخی ص ۲۴.

۲ - راجع باسم خرما زین ارسلان مولف در اصل کتاب در ملحق ۱۵ ص ۸۵ و ۸۶ بحث مفصلی کرده است.

۳ - گمان میکنم جور فارسی باشد و برابر آن در ترکی «گوره» است و در لغت جغتای تالیف شیخ سلیمان افندی بخاری: جوره = (رفیق - زمیل - زوج) یاد شده در برهان قاطع آمده است: که جوره بر دو چیز شبیه بهم و متساوی در رنگ و وزن و مقدار اطلاق میشود.

شهرهای (اورخون) نیز مسلط شدند (در سال ۷۴۴ م) و بایانچور خاقان در سال (۵۷۱ م) توانست با سرکوب کردن انقلابی بزرگ (ان-لوشان) (۱) خدمتی عظیم به امپراطوری انجام دهد.

بگجور

ترکها نام مرکب «بایانجور» را بصورت بگجور که بمعنی مانند «بگ» است بکار برده‌اند «بگجور» یکی از فرمانروایان مسلمان ترک بوده که در سال ۳۶۰ هجری در حلب فرمانروائی داشته است.

نامهای مرکب مانند «بایانجور و بگجور» بین ترکها رایج بوده ظاهراً این اسامی را (چنانکه پیش از این ذکر کردیم) از ایرانیها اقتباس کرده‌اند. اردوان دوم (۱۲۵ ق.م) برادری داشته بنام «بگ آسا» و کلمه آسا در زبان فارسی بمعنی «جور» است پس «بایانجور و بگجور» مساویست «بایان آسا و بگ آسا» و معنی آن مانند «خدا» و مانند «بگ» است.

در جدول اسامی قبایل غز در (دیوان لغات الترك) چهار اسم با کلمه «بگ» آمده است: (بیات، بگ-تلی، بگدز، بایندر) نویسنده کتاب (ترك شجره سی) (۲) در بین احفاد اوغزخان کسانی را ذکر کرده که بدین چهار نام نامیده می‌شده‌اند.

بیات

نویسنده کتاب «ترك شجره سی» کلمه «بیات» را (۳) بصورت «بایات» بمعنی «صاحب الدوله» یاد کرده است ولی عقیده من این است که «بیات» جمع «بی» یا «بی» است. گفته «کاشغری» نیز این عقیده را تأیید میکند که: «بیات اسم خدا

۱ - نگاه کنید به مجلد دوازدهم جزو ۲ ص ۲۹۹

V. Minorosky "Tamim Ibn Bahr's JOURNEY"

Bulletin of The School of Oriental And African Studies

۲ نگاه کنید به کتاب «ترك شجره سی ص ۳۱» در لغت جغتائی تألیف ابی‌الغازی

بهادرخان ترجمه دکتر رضا نوربلغت ترکی غربی (در سال ۱۹۱۷)

یتعالی است بزبان ارغو معلوم است که «بیات» جمع «بسی» و شکل دیگری است از «بایان» که جمع «بای» است و «بیات» برای تعظیم جمع آورده شده است همانطور که ایرانیها کلمه (یزد) را که نام خدایتعالی است برای تعظیم بر یزدان جمع میکنند. بدرستی نمیدانم در کدامیک از لهجه‌های ترکی «ت» ادات جمع است ولی در کتاب «ترك لغتی» تألیف حسین کاظم قدری آمده است که: «ت» در آخر کلمه در زبان مغولی بر جمع دلالت میکند» (۱).

علاوه بر این کاشغری در دیوان «لغة الترك» جمع «تکین» را در ترکی «تکیت» ذکر کرده است.

بگ-تلی

در کتاب ترك شجره‌سی این کلمه بصورت «بگ-دیلی» بمعنی «جلیل الکلام» «بزرگ‌سخن» یاد شده است بعقیده من «بگ-تلی» صحیح و معنی آن «فرع بگ» است.

بگدز

کلمهٔ بگدز را نیز بشکل «بگدوز» نوشته‌اند بمعنی «خادم» بعقیدهٔ من معنی «بگدوز» همسر «بگ» است.

بایندر

و نیز در همان کتاب کلمهٔ «بایندر» بصورت (بایندر) بمعنی «نعمت‌دهنده» آمده است. بعقیدهٔ من تلفظ صحیح کلمه «بایان‌دور» واصل آن «بایان‌تور» است. کلمه «بایان» چنانکه ذکر شد جمع کلمهٔ «بگ» است اما کلمه «دور» تغییر یافته کلمهٔ «تور» (۲) است که ترکها از عبرانیها گرفته‌اند و آنرا بصورت «تور» یا «تورا» بمعنی (قانون، نظام، قلعه و نظام قلعه) بکار برده و نیز این کلمه را در القاب پادشاه

۱ - نگاه کنید به کتاب (ترك لغتی) تألیف حسین کاظم قدری چاپ استانبول ج ۱ ص

۲۶ مقدمه.

۲ - تور- کلمه عبرانی است معنی آن (قانون، نظام، و تورات) است.

و امیر و وزیر و کدخدا استعمال کرده‌اند. ترکها تا اوائل قرن بیستم لقب «تور» را برای پسران امیر بخارا (۱) بکار میبردند. بنا براین «بیان-تور = بایندر» مساویست با «توربگ = بگ پادشاه یا بگ امیر یا بگ وزیر».

لقب نظام که در عصر اسلامی در ایران و هندوستان برای امرا و وزراء مانند: (نظام‌الملک و نظام حیدرآباد) استعمال میشد عین ترجمهٔ لغت «تور» ترکی است و اگر حیدرآباد در ترکستان بود امیر آن (تورحیدرآباد) نامیده میشد).
کلمهٔ «تور» در زبان اردو نیز وارد شده و در القاب وزراء و بزرگان بکار برده میشود. (۲).

استعمال کلمهٔ «تور» در القاب امراء و وزراء دلالت میکرد براینکه دارای قدرت مطلقه هستند و نه تنها نمایندهٔ نظام و قانون بلکه خود نظام و قانون‌اند و هر دستوری که میدهند قانون و نظام شمرده میشود و اطاعت از آن لازم و واجب است همچنین (تور) در القاب امرای مطلق العنان بکار برده میشد و کلمات (دستورالمکرم و نظام‌العالم) را در القاب امراء و وزرائی بکار میبردند که دارای اختیارات تام و غیر محدود بودند. باین معنی که این امیر عین دستور و نظام است.

بهادر

بهادر احمدتوفیق‌پاشا در «لهجهٔ عثمانی» (۱۸۸۸/۱۳۰۶) نوشته که: تلفظ صحیح «بهادر» «بخادور» است که تغییر یافته «باطور» و معنی «قهرمان و شجاع» است. شمس‌الدین سامی در قاموس ترکی ۱۸۹۹/۱۳۱۷ مینویسد که: اصل بهادر فارسی است و در ترکی بصورت «بخادور» و «باتور» بکار رفته و معنی آن «قهرمان

۱ - نگاه کنید به Gabriel Bonvalot, through the Heart of Asia (1889) جلد اول

ص ۲۰۵ و ۲۲۶ و ۲۳۰

۲ - نگاه کنید به J. Shakespear, Dictionary Hindustani and English, 1834

و شجاع است عقیده من این است که «بهادر» مخفف کلمه «بغاتور» (۱) که صورت کهن تری از «بایان تور» است که پیش از این ذکر شد و معنی آن «تور بگ» است اما «بهادور» که اکنون در فارسی و ترکی غربی «بهادر» تلفظ میشود در زمان قدیم «باطور» یا «باتور» تلفظ میشده بمعنی «قهرمان» این کلمه در لهجه چوواش (۲) ترکی بصورت «پاتیر» بهمین معنی بکار رفته است. اما استعمال کلمه «بغاتور» (بهادر) بعنوان صفت در بین ترکها بمعنی «قهرمان و شجاع» متداول و رایج بوده است. ابوالغازی بهادرخان در کتاب «تورک شجره سی» مینویسد که کلمه «ایدی قوت» در زمانهای پیشین در القاب پادشاهان بکار میرفت ولی بعداً در بین اوزبکها (۳) بعنوان صفت بمعنی «قهرمان» متداول شده. تصور میکنم معنی اصلی کلمه «ایدی قوت» (خوشبخت و طرفدار خوشبختی است).

بگتر

در دیوان لغة الترك کلمه بگتر با تعریفهای ذیل ذکر شده است:

«از نام مردان است و اصل آن» (بگ-تر) و معنی آن (جایت را بچابکی نگهدار) بعقیده من (بگتر) در اصل «بگ-تور» بوده و معنی آن «تور بگ» — «نظام بگ» است و ترکیب آن شبیه است به «بغ-تور» که شرح آن پیش از این ذکر شد (۴).

در اینجا مناسب است عقیده خود را جمع بکلمه «بلطوار» که در نامه ابن فضلان آمده اظهار نمایم — این نامه را ابن فضلان از طرف خلیفه المقتدر بالله عباسی در (۳۰۹-۹۲۱) پیادشاه اسلاوها نوشته است کلمه «بلطوار» در نام «آلمس بن شلکی

۱ — نگاه کنید بملحق ۱۷ اصل کتاب صفحه ۹۱ و ۹۲

۲ — نگاه کنید «تورک لغتی» حسین کاظم قدری.

۳ — نگاه کنید به تورک شجره سی ص ۴۴.

۴ — نگاه کنید به ملحق ۱۷ اصل کتاب ص ۹۱ و ۹۲.

بلطوار» پدر پادشاه بلغار (۱) آمده است.

بعضی از شرقشناسان راجع بتلفظ این کلمه و اصل (۲) آن بحث کرده‌اند و هنوز هم ادامه دارد (۳) این نام در کتابهای قدیم بصورت‌های مختلف: «بطلطو» — بطلطون-بلطوار» آمده است — تصور میکنم نزدیکترین این صورت‌ها بصورت اصلی «بلطوار» است که در معجم البلدان یا قوت نیز آمده است و اصل «بلطوار» «بگطور» است و شاید صورتهای دیگر «بگطور» هم از تصرف نساخ باشد. «بگطور» همان «بگ‌تور» است که سابقا از دیوان لغات ترک نقل شد و «بگ‌تور» صورت دیگری است از «بغ‌تور» بمعنی «توربگ-نظام‌بگ».

و لقب «بگ-بغ-تور» در قرن ۱۶ میلادی در قلب اروپا متداول بوده است چنانکه یکی از افراد خاندان هنگری بنام «Bathory» در همین قرن بر لهستان حکمرانی داشته است و معلوم است که (باتوری) محرف «بگ‌تور-بغ‌تور» است که قبلا ترک‌ها آنرا بصورت «باتور» تحریف کرده بودند در اینصورت تلفظ صحیح کلمه «بلطوار» پدر پادشاه بلغار «بگطور» است. اما اسم (المس) تصحیف کلمه «البش» که اصل آن «ایل-باش» و معنی آن (رئیس عشیره یا رئیس مملکت) است بعد از مرگ سلجوقشاه (از اتابکان فارس) خاتون ترکی به همین نام بر فارس حکمرانی داشته (از سال ۶۶۲ تا ۶۸۲ هجری) که آخرین پادشاه آن خاندان بوده است این کلمه هنوز در ترکی غربی بصورت «ال-باشی» بمعنی (رئیس جماعت یا رئیس قبیله) استعمال میشود.

در تاریخ نامهای دیگر ترکی نیز ذکر شده که با کلمه «ال=ایل» ترکیب شده است — گاهی با (یاء) و گاهی بدون (یاء) مانند:

ال ارسلان (ایل ارسلان)

۱ — معجم البلدان تالیف یاقوت کلمه بلغار

۲ — دائرةالمعارف الاسلامیه «بلغار».

۳ — نگاه کنید به:

الخان (ایلخان)

القتلغ (ایلقتلغ)

البلغی (ایلبگی)

تورخان

بنابر آنچه در باره کلمه «تور» ذکر شد میتوان گفت اصل کلمه «ترخان» «تورخان» بوده است بمعنی (امیرخان) و این عقیده را گفته کاشغری تأیید میکند چنانکه مینویسد: ترخان: اسم جاهلی است و معنی آن بلغت ارغو (امیر) است (۱).

بوگوریس، بغدادن

نام یکی از پادشاهان بلغار (متوفی در ۸۹۶ م) «بوگوریس» بوده است. بعقیده من (بوگ) کلمه اول اسمش بمعنی (خدا) است و نام پادشاه بلغار که سلطنت بدو ختم شد و در زمان جنگ جهانی اخیر در گذشت «بوریس» بود که مخفف «بوگوریس» است. این عقیده در باره جزء اول کلمه «بغدان» نیز صادق است «بغدان» نام یکی از ایالات رومانی است که قبیله ای بنام «قره بغدان» در آنجا سکونت دارند «قره بغدان» نام پیشوای آنها بوده است. این قوم با بیشتر سکنه دشت قباچاق در جنگ (سمرقند) (۷۹۳ تا ۱۲۹۰) از جلو تیمور فرار کردند و در شمال دریای سیاه و اطراف رود دانوب مسکن گزیده و مسیحی شدند.

در باب نامگذاری محل بنام شخص داستان کاسیها تکرار شد بدین معنی که نام مسکن را «بغدان» بغداد گذاشتند.

باگ

احمد بن فضلان در نامه ای که به المقتدر خلیفه عباسی نوشته است از جمله مشاهدات خود مینویسد که: پادشاه ترکان خزر را باگ می نامند. کاشغری در باره کلمه «باگ» مینویسد: «باگ یعنی امیر چون مرد در خانه مانند امیر است «باگ»

نامیده میشود.

ب - بازگشت لقب «بگ» بایران و سیر آن درغرب

در ایران در دوره اسلامی اول مرتبه این لغت در دو اسم طغرل بگ (در سال ۱۰۳۶/۴۲۹ پادشاهی رسید و در ۱۰۶۳/۵۵۵ درگذشت) و جفری بگ پسران میکائیل بن سلجوق بکار برده شد ولی پادشاهان سلجوقی بعدا این لقب را ترك کرده بتقلید سلطان محمود لقب سلطان را اختیار کردند و پس از چندی سلاجقه ایران و روم بجای (سلطان) شاه و پادشاه و شاهنشاه را بکار بردند. سلجوقیهای آسیای صغیر که در (۱۰۹۹/۱۵۹۹) منقرض شدند پادشاهان خود را «بگ» مینامیدند مانند: ارطغرل بگ (متوفی ۱۲۸۱/۶۸۰) و برادرش (دندار بگ) و پسرش (عثمان بگ) متوفی ۱۳۲۶/۷۲۶ که دولت عثمانی بدو منسوب است همچنین امرای خود را «بگ» مینامیدند مثل: «آق تیمور بگ» و «میخائیل بگ» ولی هر يك از این امراء که بعد از حکومت سلجوقیان بسلطنت رسیدند بالقباب: سلطان، پادشاه، خاقان، خنگار (خداوندگار) ملقب شدند. عثمانیها در تمام مدت حکمرانی خود در آسیا و اروپا و افریقا کلمه «بگ» را در القاب بزرگان و امراء و صاحبان مناصب بکار میبردند بدینگونه:

۱ - امیر، امیر تاجدار مانند: سیام بگی بلغارستان بگی، قره داغ بگی، تونس بایی.

۲ - صاحب منصبان بلندمرتبه مانند: سنجاق بگی، انادولی بگی.

۳ - رئیس عشیره بزرگ.

۴ - قائم مقام و میرآلای لشگری و کشوری مانند: قائم مقام بگ، میرآلای بگ، آلای بگی.

۵ - خاندان قدیمی و اعیان زادگان.

کلمه «بای» از زمانهای قدیم در بین ترکها بمعنی: توانگر و بزرگ و امیر استعمال میشده و مصدر «بیومك» از آن مشتق شده است. کاشغری میگوید:

(اریودی) یعنی ثروت مرد و غیره

مالها و متاعهای منسوب بامراء «درین عثمانیها (بگلك) خوانده میشد و در زبان ترکی کلمه «بوغ» بمعنی رئیس مانند «باش-بوغ» یعنی پیشوا و امیر لشگر متداول بوده است».

کلمه «بوغ» از کلمه «بوغو» اسلاوی گرفته شده که اکنون نیز در بین اسلاوها بمعنی «خدا» بکار برده میشود. اسلاوها در زمانهای پیشین کلمه «بویار» را که بمعنی (نبیل و بزرگ و پیشوا) است از کلمه «بوغو» گرفته‌اند. در ایالت کرکوک هنوز کلمه (بوغ) بمعنی (بزرگ، پیشوا، صاحب‌شان) استعمال میشود. در زبان ترکی امروز بطور کلی در القاب بجای کلمه بگ «بای» را در باره مردان و «بایان» را در مورد زنان بکار می‌برند. اما در کشورهای عربی که از دولت عثمانی جدا شده تا با امروز استعمال لغت «بگ» متداول است چنانکه امیر تونس هنوز به (بای تونس) معروف است.

۲ - ریشهٔ کلمه «داد»

کلمهٔ «داد» از مصدر «دا» گرفته شده که در زبانهای هند و اروپائی معروف است. در بارهٔ ریشهٔ کلمه «داد» آنچه ویلیام جاکسن در کتابش بنام (قرائت اوستا) ذکر کرده است اکتفا میکنم:

«مصدر اصلی (داد) در اوستا «دا» (دث) بمعنی (بخشش، نهادن، آفریدن، صنع) است در سانسکریت «دا» «دها» در فارسی باستان «دا» «در زبان پهلوی» داتن و در فارسی امروز «دادن» است».

از این مصدر اسم مفعول بصورتهای ذیل:

در اوستا «داث» در پهلوی و فارسی امروز «داد» یا «دات» در یونانی «ثیتوس» (بواو مجهول) در ارمنی «دت» بمعنی (قانون، مخلوق، مصنوع) و بصورت «دایتی» بمعنی (بخشش، عطیه) استعمال شده است.

در لهجه‌های فارسی در ترکیب بسیاری از نامها اسم مفعول (دات) آمده است: در اوستا «بغودات» با (واو مجهول) = (صنع خدایان، آفریدهٔ خدایان) «اهور-دات» آفریدهٔ خدایان «دء یودات» با (یاء و واو مجهول) آفریدهٔ دیوها. در پهلوی «مهر دات» نام شخص مخفف (مثر و- دات) بمعنی (آفریده یا عطیهٔ مهر) «مثر» یعنی (خدای خورشید) این اسم همان است که در فارسی امروز «مهر داد» گفته میشود.

«خوت-داد» (۱) صفت است بمعنی (مخلوق، یا متکوّن بذات خود یا جاودانی) در اوستا «هوءات» و در فارسی امروز خدای بمعنی (الله). «اوهر مزد دات» بمعنی (آفریدهٔ هر مزد خدا).

در فارسی امروز خداداد بمعنی آفریدهٔ خدا.

«شیدا دات» بمعنی (آفریدهٔ شیطان).

و در اوستا «دایودات» بمعنی (آفریدهٔ شیطان) است.

پایان بحث

با دلایل و برهانهاییکه ذکر کردیم ثابت شد که کلمهٔ «بغداد» فارسی و معنی آن (دادهٔ خدا) است. ابتداء کاسیها در اول هزارهٔ دوم پیش از میلاد در بابل این کلمه را متداول کردند. چنانکه معلوم است زبان طبقهٔ اشراف آنان آریائی و نیز اسامی عده‌ای از خدایان و پادشاهان آنها آریائی صرف بوده است.

در سنگنوشته‌هاییکه بخط میخی بعد از دوره کاسیها بدست آمده «بغداد» بنام محل جغرافیائی ذکر شده همچنین در کتیبه‌یی که در اواخر دورهٔ آشوری در حدود قرن هفتم پیش از میلاد بدست آمده نام بغداد یاد شده است.

کلمهٔ «بغداد» در اوستا بمعنی (آفریدهٔ خدا) است و در نامهای اشخاص در

۱ - * خواذات در اوستا که در فارسی خدا شده صفت است یعنی بداد خود پایا یا خود قانون، چندین با در اوستا از آن معنی جاودانی اراده شده و صفت است از برای زمانه بیکرانه (پنجاه گفتار ص ۴۰۲).

دوره هخامنشی و در دوره ساسانی و کشورهای دیگر بکار برده شده است و نیز در قرن چهارم میلادی در بین ترکها بصورت «بغدان» و بصورت «باتی» در اسامی اشخاص و قبیله‌ها استعمال شده است.

ادعا نمیکنم که اول مرتبه این عقیده در بساره^۱ ریشه کلمه بغداد و معنی آن بوسیله من اظهار شده پیش از من جمعی از مستشرقین نیز این عقیده را ابراز کرده‌اند چنانکه یکی از آنها در دائرةالمعارف اسلامی در ماده «بغداد» مینویسد که: «اسم بغداد بدون شك فارسی و معنی آن (داده^۲ خدا) است. همچنین پیش از این مستشرقین و مورخان مسلمان و جغرافی‌دانهای قدیم معنی «بغداد» را نزدیک بهمین معنی ذکر کرده‌اند مانند: (داده^۳ بت) یا «داده^۴ شیطان» یا «داده^۵ پادشاه».

شاید علت اشتباه نویسندگان پیشین این باشد که تصور میکردند که «بغ» در فارسی فقط بمعنی «بت» است و کلمه «بغداد» را به (داده^۶ بت) ترجمه میکردند و شاید هم منظور آنها از بت (خدای ایرانیها) بوده و چون بغداد را به (داده^۷ بت) ترجمه میکردند مرادشان (داده^۸ خدای ایرانیها) بوده است.

البته اسم «بغداد» بمعنی داده^۹ خدا و استعمال آن در اسامی اشخاص در زمان پیشین نامأنوس نبوده یونانیها نیز کلمه (Theodore) «تئودور» را که مانند کلمه^{۱۰} بغداد بمعنی (داده^{۱۱} خدا) است در اسامی اشخاصی بکار میبردند و یکی از حکمای آنها که در ۳۲۵ ق م میزیست (تئودور) نامیده میشد. و همچنین زنی بنام (تئودورا) در سال ۵۲۷ م امپراطور یونان بود. یکی از پادشاهان بنام «تئودوسیوس» در سال ۴۱۵ م شهری در ساحل فرات ساخت بنام (تئودوسیوپلیس) یعنی «شهر تئودوسیوس» اگر فرض کنیم در زمان سابق نامگذاری شهر باسم شخص رائج بوده ترجیح دارد که بگوئیم نام بغداد که بمعنی (داده^{۱۲} خدا) است نیز از نام شخص گرفته شده است.

از نامهاییکه از حیث معنی مرادف «بغداد» است در فارسی امروز «خداداد» و در ترکی «الله‌وردی» و در عربی «عطاءالله، عطیه‌الله، هبه‌الله» است.

در این گفتار فقط به بحث در باره ریشه کلمه 'بغداد' و معنی آن اکتفاء نکرده بلکه در باره ترکیب این کلمه با کلمات دیگر و تطورات آن نیز بحث کامل کردم تا شك و شبهه‌یی در معنی حقیقی «بغداد» باقی نماند.

همچنین درباره اسامی اشخاص و نامهای جغرافیائی و کلمات دیگری که بطریقی باین موضوع ارتباط داشته بحث و تحقیق نموده و در ملحقات ذکر کرده‌ام (۱).
از زمان ابوجعفر منصور که اولین سنگ اساسی بنای بغداد را گذاشت تا با امروز در باره معنی حقیقی کلمه 'بغداد' و ریشه لغوی آن نزاعها و جدالهای بسیاری شده. شاید این بحث بجمع این نزاعها پایان بخشد و گفتار درست جای گفتار نادرست را بگیرد.

گفتار نویسندگان پیشین مسلمان در مورد اشتقاق نام بغداد (۲)

نویسندگان پیشین عرب و همچنین ایرانیها راجع بریشه و معنی کلمه 'بغداد' عقاید مختلفی اظهار کرده‌اند که اینک مهمترین آنها را باختصار نقل میکنم:

۱ - بغداد از اینجهت بغداد نامیده شد که خصبی از اهل مشرق بکسری هدیه شد کسری بغداد را باقاع او داد خصی بت پرست بود و بتی داشت در مشرق که بغ نامیده میشد گفت (بغ داد) یعنی بت داد (۳).

۲ - «بغ» بفارسی بمعنی بت و «داد» عطیه اوست (۴).

۳ - «بغ» بمعنی شیطان و «داد» عطیه اوست (۵).

۴ - «بغداد» بمعنی «داده بت» یا «داده پادشاه» (۶).

۵ - بغداد پیش از خلافت عباسیها بازاری بود که بازرگانان چینی بتجارت

۱ - نویسنده در پایان مقاله، ۱۸ ملحق باصل مقاله افزوده و در مورد کلماتیکه بطریقی با کلمه بغداد ارتباط داشته‌اند بحث کرده است چون ملحق «۱۸» مستقیماً مربوط بکلمه بغداد بود عین آن ترجمه شد جویندگان باصل کتاب از ص ۱۷ تا ۹۴ مراجعه نمایند. ۲ - ترجمه ملحق ۱۸ ص ۹۳ و ۹۴ اصل کتاب ۳ - رك - بتاریخ بغداد (تالیف خطیب بغدادی ج ۱ ص ۵۸ چاپ مصر ۱۹۳۱) ۴ - همان جلد اول ص ۵۹. ۵ - همان کتاب ۱ ص ۵۹.

۶ - همان کتاب ج ۱ ص ۵۹

- بآنجا میآمدند، پادشاه چین بغ نامیده میشد بازرگانان چون با سودفروان بازمیگشتند میگفتند «بغداد» یعنی (سودی که بره ایم از عطیه پادشاه است). (۱)
- ۶ - «بغ» نام بت یکی از ایرانیها بنام «داد» بوده است (۲).
- ۷ - بعضی از ایرانیها معتقدند که «بغ» مخفف «باغ» و «داد» اسم علم است (۳)
- ۸ - منصور از یکی از ساکنان قدیمی بغداد پرسید:

اسمت چیست؟

گفت داد

پرسیدم اسم این محل چیست؟

جواب داد این باغ من است.

منصور گفت اینجا را باغ داد بنامید (۴).

- ۹ - بغداد نام فارسی است معرب «باغ داذویه» قسمتی از این شهر باغی بوده متعلق بشخصی بنام «داذویه» (۵).

- ۱۰ - بغداد در محل شهر قدیمی بنا شده که یکی از پادشاهان آنرا شروع کرد و سپس مریض شد از او پرسیدند این شهر را چه بنامیم گفت «هلیدوه وروز» (۶) یعنی «خلوها سلام» بگذاریدش سلام چون اینموضوع را برای منصور گفتند گفت من آنرا مدینه السلام نامیدم.

- ۱۱ - بغداد مرکب است از «باغ» و «داد» بمعنی «باغ عدل» و باینجهت «باغ عدل» نامیده شده که در زمان انوشیروان در محل کنونی بغداد باغی بود که انوشیروان هفته یکبار در آن باغ بارعام میداد و به داد مظلومان میرسید بعداً شهری که در این سرزمین نباشد به «باغداد» مشهور شد کم بمرور زمان «باغداد» تخفیف یافته و بغداد شده است (۷).

- ۱۲ - جرجانی نوشته است: «باغ در فارسی بمعنی بوستان پردرخت است و داد بمعنی (عطاءکننده) است پس بغداد یعنی (عطاءکننده بوستانها)».

۱ - معجم البلدان تألیف یاقوت حموی ماده «بغداد» ۲ - تاریخ بغداد تألیف خطیب بغدادی ج ۱ ص ۶۰ ۳ - همان کتاب جلد اول ص ۶۰ ۴ - تاریخ بغداد تألیف خطیب بغدادی ج ۱ ص ۶۲ ۵ - معجم البلدان تألیف یاقوت حموی ماده «بغداد» ۶ - جمله «هلیدوه وروز» از معجم البلدان نقل شده چنین بنظر میرسد که نویسندگان جمله را تحریف کرده اند واصل صحیح فارسی آن این است که «هلیدش بدرود» ۷ - برهان قاطع ص ۸۹ ۲

مناسب دیدم که قسمتی از آراء نویسندگان را راجع به بغداد که ببعضی از آنها استاد توفیق وهبی بطور اختصار اشاره کرده است بتفصیل بیشتری ترجمه و نقل نمایم تا نکات قابل ملاحظه، این مقاله پیش چشم خوانندگان باشد.

در مفاتیح العلوم خوارزمی^۱ راجع باین کلمه چنین آمده است «بغستان خانه بتها و بنگ بمعنی بت است و بهمین جهت بغداد یعنی عطیه و داده بت این وجه تسمیه از اصمعی روایت شده است: بنگ بمعنی بزرگ و پیشوا و بهمین جهت پادشاه چین بغور نامیده شده یعنی پسر پادشاه. ابن درستویه در کتاب تصحیح الفصح میگوید گفته^۲ اصمعی درست نیست زیرا ایرانیها بت پرست نبوده اند و اصل بغداد باغ داد است و باغ بمعنی بوستان و داد نام شخصی است. سپس خوارزمی گفته^۳ ابن درستویه را رد میکند و میگوید این عقیده دروغ و خطای آشکاری است زیرا بنگ در نزد ایرانیها خدا و بزرگ و پادشاه است و ایرانیها بتان را بزرگ می شمردند و بدانها تبرک می جستند و بت را بنگ و پرستشگاه بتان را بغستان می نامیدند و شاید بغداد بمعنی عطیه و داده پادشاه باشد» ابی علی احمد بن عمر بن رسته در کتاب الاعلاق النفسیه (جلد هفتم چاپ لیدان ص ۱۰۸) در باب بنای بغداد چنین نوشته است: «بغداد اسم موضعی بوده در این بقعه که مردم تصور میکردند جایگاه بتان بوده است» یعقوبی متوفی ۲۸۴ در کتاب البلدان می نویسد: «بغداد نام دیری بوده است که اکنون (یعنی در زمان یعقوبی) بدیر عتیق معروف است» در کتاب بغداد تألیف دکتر مصطفی جواد و دکتر احمد سوسه (۲) چنین آمده است «بعضی گفته اند بغداد تحریف (بغل جاد) و معنی آن (لشکرگاه بعل) است یعنی شهر خدای خورشید بعضی نیز گفته اند این لفظ کلدانی است و اصل آن (بل-داد) مشتق از بل اسم خدای کلدانی ها و داد لفظ آرامی قدیمی است که معنی آن فتك است و چون در زمان بنو کد نصر.

(بختنصر) جنگ مهمی در این جا واقع شد و بر دشمنانش ظفر یافت این شهر را بنا کرد و بنام بت (بل) این جا را بل-داد نامید» در کتاب مذکور از صفحه ۱۵ تا صفحه ۲۰ راجع به نامگذاری بغداد بطور تفصیل بحث شده است. در کتاب پنجاه گفتار ص ۴۱۵ بنقل از الغیث المعجم فی شرح لامیة العجم (جلد ۱ قاهره ۱۳۰۵ ص ۶۳) چنین آمده است:

صلاح الدین خلیل بن آییك صفدی که در سال ۶۹۶ یا ۶۹۷ زائیده شده و در دهم شوال ۷۶۴ در گذشت چون خود ترك نژاد است بغ را در بغداد ترکی دانسته و داد را بمعنی عادل گرفته «یقال ان اسمها بك داد و معنی بك بالترکیه الرب و داد العادل فکانهم قالو الله العادل».

در کتاب تجارب السلف (۱) در شرح بنای بغداد چنین آمده است:

«بغداد بدال و بغذاذ بذال المعجم و بغداد بنون باین هر سه اغت گویند و نفس بغداد را زوراء خوانند از بهر آنکه در جانب قبلی وضع آن زورای یعنی انحرافی است و مدینة المنصور و دار السلام هم گویند».

حمدالله مستوفی در کتاب نزهة القلوب (ص ۳۲ بکوشش محمد دبیرسیاقی) راجع به بغداد چنین نوشته است: «بغداد از اقلیم سیم است و ام البلاد عراق عرب و شهر اسلامی است و بر طرف دجله افتاده است و کسری انوشیروان خفف الله عنه بر صحرای آن ده باغی ساخته بود و باغ داد نام کرده بغداد اسم علم آن شد و عرب آنرا مدینة السلام خوانند و عجم زوراء گویند و امیر المؤمنین المنصور بالله ابو جعفر عبدالله بن محمد علی بن عبدالله بن عباس (رضعم) که دوم خلیفه عباسی بود و بابو-دوانیق مشهور در سنه خمس و اربعین و مائه بنا کرد».

یا قوت حموی (۲) راجع ببغداد چنین نگاشته است: «بغداد مادر دنیا و سیده

شهرهاست ابن انباری گوید: اصل بغداد فارسی است و عربها در لفظ آن اختلاف عقیده دارند زیرا اصل آن عربی نیست و مشتقاتی هم در زبان عربی ندارد. بعضی از ایرانیها آنرا بستان داد گفته اند بنا بر آنکه بغ بمعنی بوستان و دادنام شخصی باشد. حمزة بن الحسن اصفهانی میگوید: بغداد پیش از منصور باغ شخصی بوده بنام داذویه و بغداد معرب (باغ داذویه) است» سپس مینویسد:

«و گفته شده است: که بغداد از اسم پادشاه چین گرفته شده است زیرا چینیها پادشاهشانرا «بغ می نامیدند، بازرگانان چینی وقتی با سود فراوان از بازار بغداد بچین برمی گشتند و می گفتند: بغ داد یعنی این سود از عطیۀ پادشاه است گفته شده است که بغداد از اینجهت مدینه السلام می نامیده اند که سلام همان «الله» است و منظورشان «مدینه الله» (شهر خدا) بوده است». هدایت در انجمن آرای ناصری راجع به بغداد چنین نوشته است: «بغ به فتح اول بمعنی گوی یعنی مغاك كه زمين پست و خالی باشد و نام بتی نیز بوده و گویند شهر بغداد که در اول دیهی بوده بنام آن بت بنیاد نهادند و بقول اصمعی عربی بغداد عطیه الصنم خواهد بود و بعضی گفته اند بغداد باغ داد بوده چه انوشیروان در آنجا بارعام میداده و بعدل و داد حکم میکرد و گویند پیروان مزدك را که اختراع در دین یزدانیان کرده بود و غالب گشته انوشیروان در آن باغ با اکابر اهل آن مذهب بردار کشید، همه را بکشتند لاجرم بیاغ داد مشهور شد» در دائرة المعارف اسلامی طبع پاریس ۱۹۱۳ از ص ۵۷۴ تا ۵۸۲ راجع ببغداد مطالب سودمندی آمده است مؤلف در اصل مقاله از آن استفاده کرده است در طبع جدید از ص ۹۲۱ تا ۹۳۶ علاوه بر مطالب سابق از مقاله^۴ توفیق وهبی نیز استفاده شده است که چون تکرار مطالب سابق است از ترجمه^۵ آن خودداری شد. سیداحمد کسروی در کتاب (نامهای شهرها و دیه های ایران) (۱) چنین نوشته

است: «از اینسوی ما این واژه را (مراد بك است) بروی بسیاری از نامهای آبادیهای ایران و ارمنسان و از آن می‌یابیم، بدینسان: باکاران یا باگاران در چند جا در ارمنستان. باکاوان یا باگاوان در چند جا از ارمنستان و آران. بگدادر آذربایجان و افغانستان و زنجان. بغستان (بهستون، بیستون) در کرمانشاهان. بجستان در خراسان. فغستان در گلپایگان. بغلان در خراسان. باگاریج در ارمنستان. باگبه (یعقوبه) در عراق عرب.

گذشته از یکرشته نامهای دیگر، همچون بیکند، بیرم و مانندهای اینها که میتوان اینها را نیز از آن رشته گمان کرد. بهرحال در این نامهای آبادیها باك، باگ، بغ، فغ بمعنی خدا و وان، ران، وستان و ند و دیگرها بمعنی جا یا همبستگی میباشد. این معنا بیست که نویسندگان باستان ارمنی به‌یوشتر این نامها داده‌اند، در هریکی از این شهرها آتشکده‌ای می‌بود باین شوند با آن نام خوانده میشده‌م آغاتانگیغوس که یکی از آن نویسندگان میبوده و در زمان پادشاهان ساسانی میزیسته «باگاریج» را «جایگاه بتان» معنی کرده میگوید واژه پهلوی است. همین سخن رادر باره باگاوان می‌نویسد. از گفته‌های همین نویسندگان برمیآید که باگاریج و آبادیهای دیگری که واژه (باگ) میداشته نخست (مهرگان) (جایگاه پرستش بمهر) می‌بوده و سپس در سایه رواج کیش زردشتی در هریکی از آنها آتشکده برپا گردانیده‌اند و بجای مهر باین پرستند ...

ولی میباید دانست این بغداد نیز از شماره آن شهرهای خدایی میبوده. زیرا آنهم

از دو واژه «بغ» و «داد» پدید آمده و ما اگرچه در باره «داد» چیزی روشن نمیدانیم در باره «بغ» بیگمانیم. زیرا چنانکه گفتیم این واژه بمعنی خدا بکارمیرفته و این شگفتست که این معنی برای آن واژه نزد برخی از تازیکنان شناخته میبوده و چنانکه می نویسند اصمعی از بردن نام «بغداد» میرهزیده و میگفته «بغ» نام بت است و شهر را با لقب «دارالسلام» میخوانده در کتاب حدودالعالم (تصحیح دکتر منوچهر ستوده) علاوه بر بغداد، بغراس ص ۳۴ بنگان ص ۱۱۳ بغشور ص ۳۰ بغلان ص ۱۰۰ بغنی ص ۱۰۳ بغدرانک و بغدبکث ص ۱۱۵ نام محل ذکر شده است.

آقای دکتر مفخم پایان استاد دانشگاه مشهد در کتاب فرهنگ آبادیهای ایران (۱) ص ۶ این آبادیها را ذکر کرده اند:

بغائی در مشهد

بغابری در فسا

بغبغو در مشهد

بغداده در فردوس

بغدادی در اراک

بغداکندی در مهاباد

بغدان در ایرانشهر

بغدانیه در ایرانشهر

بغدک در اهواز

بگرد در فردوس

بغیش در نیشابور

بغیگان در جیرفت

دانشمند محترم آقای پورداود استاد دانشگاه در سه مقاله راجع به بغداد به تفصیل بحث کرده‌اند:

۱- یادنامه دینشاه ایرانی از ص ۲۱۳ بیعد ۲- مجله بغستان سال اول شماره اول آذر ماه ۱۳۳۱ از ص ۳ تا ۱۰۳- آناهیتا از ص ۴۰۱ تا ۴۲۶ که در حواشی مقاله قسمتی از آن مطالب سودمند ذکر شده است. در کتاب اخیر ص ۱۳ چنین نوشته‌اند: «ازاینکه در سرزمین بابل جایی نام ایرانی یافته نباید مایه شگفت باشد زیرا از سده هجدهم پیش از میلاد شاید هم پیشتر، عده‌ای از ایران مغربی به بابل دست یافته بساهنگام پانصد ششصد سال فرمانروای آنجا بودند. گذشته از بغداد بسادر آنجا بناهای شهر و دیه وجوی برمیخوریم که بنیاد ایرانی دارد. چنانکه میدانیم ابوجعفر المنصور دوانقی دومین خلیفه عباسی پایتخت را از هاشمیه نزدیک کوفه به بغداد انتقال داد، این هاشمیه همان شهر انبار است که نام ایرانی دارد و در روزگار ساسانیان پس از تیسفون دومین شهر بزرگ آن دیار بشمار میرفت. در زمان منصور بغداد دهی بوده در هفت فرسنگی پایتخت ساسانیان. از برای ساختن پایتخت عباسی، پایتخت ساسانی ویران گردید، مصالح شهر تیسفون از برای ساختن مدینه السلام (بغداد) بکار رفت، آنچنانکه آقامحمد شاه قاجار معروف به «خان‌آخته» در سال ۱۲۰۰ هجری تهران را از مصالح ری که در هشت کیلومتری تهران است ساخت. منصور عباسی پایتخت خود را مدینه السلام و دارالسلام خوانده همچنین آن را مدینه ابوجعفر خواندند. اما نام ایرانی این شهر پایا ماند. در آذر ماه ۱۳۴۱ خورشیدی جشن هزار و دویست ساله بنیادگذاری شهر بغداد را در آن شهر برپا کردند. در یکی از نامه‌های پهلوی که در روزگار خلافت المنصور نوشته شد و نامزد است به «شهرستانهای ایران» در پاره ۶۱ آمده: «شهرستان بگدات ابوگافر چگون‌شان ابو دوانیک‌کرت» بغداد که در روزگار منصور مرکز خلافت بنی عباسی گردید پیش

از آن دیهی بود که جزء سرزمینی بنام «بادوریا» بشمار میرفت از سال ۱۴۵ هجری ساختن شهر بغداد آغاز گردید. گفته شده که در هنگام چهار سال صد هزار کارگر آن شهر را ساختند. از برای ساختن این پایگاه عباسی تیسفون پایگاه ساسانی که در چهل کیلومتری آنجاست زیرو رو گردید و مصالح آن شهر باستانی از برای شهر نو بنیاد بکار رفت.

استاد علامه آقای بدیع الزمان فروزانفر در جلسه تاریخی یادبود هزاره فیلسوف بزرگ عرب یعقوب بن اسحق کندی در بغداد (آذر ماه ۱۳۴۱) خطابه سودمندی با عنوان «بغداد از نظر شعراء ایران» بزبان عربی ایراد کردند که مورد توجه دانشمندان جهان قرار گرفت و در جرائد مختلف عربی بچاپ رسید و ترجمه آن در مجله دانشکده ادبیات (۱) درج شد. اینک قسمتی از آن نقل میشود: «نام بغداد در نظم و نثر پارسی بسیار دیده میشود تا بدانجا که از شهرهای معروف ایران مانند نیشابور و ری و اصفهان و شیراز اگر بیشتر ذکر نشده باشد بی هیچ شک کمتر مذکور نیفتاده است و منشور بغداد و مروت مردم بغداد و خفتن بغداد و طرفه بغداد و طرائف بغداد و ظرافت اهل بغداد ضرب المثل شده و دیران سواد بغداد همچنان شهرت داشته اند که حکماء یونان و زرگران شهر حران و جولاهگان یمن و کاغذیان سمرقند و صباغان سجستان و عیاران طوس و ملیح صورتان بخارا و زیرکان و نقاشان چین و تیراندازان ترک و دهاته بلخ و اصحاب ناموس غزنین و جادوان و مشعبدان فارس و ترکمانان حدود قونیه و انگوریه و صوفیان دینور و ادباء بیهق و طعام خورندگان و پارسایان خوارزم و همچنان شهر بغداد مقیاس عظمت و حضارت و فراوانی نعمت شناخته شده و یکی از شعراء قدیم پارسی گفته است:

امروز بهر حال بغداد بخارا است کجا میرخراسان است پیروزی آنجاست

و مولانا جلال‌الدین محمد صاحب مثنوی گفته است:

خان و مان جغدویران است و بس نشنود او صاف بغداد و طبس
و گوید:

گاو در بغداد آید ناگهان بگذرد از این سران تا آن سران
از همه عیش و خوشیها و مزه او نه‌بیند جز که قشر خربزه
و خراب بغداد مثل است از برای ویرانی و آشفته‌گی و قحط و گرسنگی و
حکایات و قصصی که از مردم بغداد و حوادث بغداد در آثار منظوم و منشور فارسی
آمده بحدی است که در باره هیچ شهر نتوان یافت و اشعار و کلمات و امثالی که از
بزرگان و رجال بغداد از هر طبقه و صنف در آثار ایرانیان نقل شده از حد احصا
بیرون است. علت این امر هم چنانکه پوشیده نیست مرکزیت بغداد و اهمیت آن از
لحاظ دینی و سیاسی و فرهنگی و صنفی بوده چنانکه آنرا بهمین جهت «قبه‌الاسلام»
و «غرة‌البلاد» و «مجمع‌الطرف و الطیبات» و «معدن‌المحاسن و اللطایف» و
«خاضرة‌الدنیا» خوانده و گفته‌اند: «یا ارباب‌النهايات فی کل فن و احاد‌الدهر فی کل
نوع» و بجهت همین مرکزیت قرن‌ها مردم مختلف از اطراف و اکناف جهان در طلب
علم و مال و جاه و کسب‌شهرت و بقصد تفرج و تنزه بدین‌شهر روی آور می‌شده‌اند
و غایة‌القصوای آنها دیدن بغداد و زندگی در آن و بدست‌آوردن مقامی در دستگاه
خلفا بوده است.

